هو العلیم

قیام بر علیه طاغوت متوقف بر اذن و دستور امام معصوم

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۴ - مجلس شانزدهم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّي اللهُ عَلَي سيّدنا و نبيّنا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
و علي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَي أعدائِهِم أجمَعينَ

اللّهمَ إنَّي أجِدُ سُبُلَ المَطالب إلَيْکَ مُشْرَعَةً وَ مناهِلَ الرَّجاء اليْکَ مُتْرَعةً

مطالب جمع مطلب است. مطلب عبارت است [از] آن شیء که مورد خواست انسان واقع می‌شود. می‌گویند آقا مطلب شما چیست؟ یعنی خواست شما چیست؟ تقاضای شما چیست؟ چون تقاضا و طلب معنی ندارد که به چیزی تعلّق نگیرد، انسان تقاضا داشته باشد ولی به چی؟ به هیچ چیز. می‌شود؟ هم چنین چیزی که نمی‌شود. انسان طلب داشته باشد ولی به چه طلب داشته باشد؟ به چیزی نداشته باشد. این معنی ندارد. انسان اراده داشته باشد ولی مراد نداشته باشد، چیزی را نخواهد. پس هر تقاضایی و هر طلبی و هر خواستی یک متعلّقی دارد که این طلب و اراده و مشیّت به او تعلّق می‌گیرد. حالا آن شیء می‌شود مطلب. آن چیزی که اراده به او تعلّق می‌گیرد می‌شود مطلب. انسان می‌خواهد فرض کنید که دانش بیاموزد فلان علم را می‌خواهد تحصیل کند طلب و تقاضا و ارادهٔ او به فلان دانش و فلان علم مخصوص تعلّق گرفته، پس آن دانش می‌شود مطلب.

امام سجّاد علیه السّلام می‌فرماید خدایا من راه‌های مطالب را به سوی تو باز می‌بینم، یعنی چه؟ یعنی هر چه را که از تو بخواهم آماده می‌کنی. این بندگان، این مردم، هر چه را که از تو بخواهند تو آماده می‌کنی. کسی دنیا را بخواهد تو آماده می‌کنی. در آیات قرآن داریم کسی که دنیا را بخواهد خداوند دنیا را به او می‌دهد کسی که آخرت را بخواهد خدا آن آخرت را به او می‌دهد. آخرت هم مراتب و مراحلی دارد هر مرتبه را بخواهیم خداوند به ما می‌دهد. این طور نیست که آخرت فقط یک مرتبه داشته باشد. به هر اندازه که اهتمام داشته باشیم به همان اندازه مرتبهٔ ما در آخرت اعلی است. این طور نیست که آخرت فقط یک بهشت است و بهشت هم فقط یک مرتبه دارد! هشت مرتبهٔ بهشت داریم و آن بالاتر جنهٔ الذات، دیگر آن مرتبه بسیار مرتبهٔ عالی است که به قول مرحوم علامهٔ طباطبایی می‌فرماید: وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ ﴿ق، ۳۵﴾ آن مزیدی که در قرآن هست اشاره به همان مرتبه‌ای است که ما فوق تصوّر است. چون ذات پروردگار ما فوق تصوّر انسان است. انسان اسماء الهی را تصوّر می‌کند صفات پروردگار را به کلیّت خودش تصوّر می‌کند اسم علیم اسم قدیر اسم قادر اسم خالق اسم حیّ اسم رازق اسم عطوف، آیاتی که در قرآن هست اسماء پروردگار در آن هستند، اینها چیزهایی هستند قابل تصوّر. امّا انسان ذات پروردگار را چگونه تصوّر می‌کند؟ قابل تصوّر نیست یعنی تصوّر تفصیلی لا

اجمالی. بنابراین بعضی‌ها از خدا ما لا یتصوّر را می‌خواهند، آنی را که در تصوّر نمی‌گنجد آن را می‌خواهند آن را که به بیان نیاید آن را طالبند. هر چه خدا بخواهد می‌دهد. هشت تا بهشت دارد. اصحاب الیمین داریم اصحاب الشّمال داریم مقرّبین داریم.

اصحاب الیمین اصحابی هستند که اینها مؤمنینی هستند صالح، عباداتشان را انجام می‌دهند تکالیفشان را انجام می‌دهند دروغ نمی‌گویند خلاف نمی‌کنند محبّت امیرالمؤمنین را دارند، اینها در این حدّ مؤمنند و صالحند امّا مرتبه‌اشان همین است مرتبهٔ ایشان در این محدوده هست. مرحوم آقای انصاری «رضوان اللّه علیه» ایشان می‌فرمودند یک روز وارد مسجد شدم دیدم یک شخصی به نماز ایستاده و دو صفّ از ملائکه پشت سرش اقتداء کردند فهمیدم این شخص اذان و اقامه گفته چون در روایات داریم شخصی که به نماز بایستد و اذان و اقامه بگوید ـ البتّه شنیدن اذان هم کفایت می‌کند به شرطی که انسان حکایت کند آن اذان را، با خودش زمزمه کند ـ کسی که نماز بخواند و اذان و اقامه بگوید دو صف ملائکه به او اقتداء می‌کنند و کسی که نماز بخواند و فقط اقامه بگوید یک صف از ملائکه به او اقتداء می‌کنند حالا اگر می‌خواهید مأمونیتتان زیاد بشوند هم اذان بگویید هم اقامه، آن هم چه مأمومینی! مأمومینی که ملائکه هستند نه مأمومینی که فرض کنید که می‌خواهند بیایند پشت سر آقا طلبشان را وصول کنند! پشت سر آقا می‌ایستند مأمومین دیگر را چیز بکنند.

می‌آیند می‌گویند که إِنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلصّٰابِرِينَ ﴿البقرة، ۱۵۳﴾ یا اللّه، یا اللّه، یا اللّه بعد یک خورده امام جماعت را هم تو محذور می‌اندازند یک **"إنَّ الله مع الصّابرین"** هم می‌گویند، یک مقداری هم اگر رویشان زیاد باشد می‌گویند **العجلةُ من الشّیطان**! آن‌ها دیگر خیلی رو دارند! مأمومین پررو می‌آیند به امام جماعت می‌گویند، من شنیدم خودم از همین جانماز بدست‌ها در طهران، یک دفعه یک مسجدی رفتم حالا نمی‌دانم طرف‌های همان میدان خراسان، هم آن جاها بود، یک دفعه یکی از همین جانماز بدست‌ها ریش حنایی و این عصا، بلند گفت **العجلةُ من الشّیطان**! کوفت! مثل اینکه خدا و همهٔ ملائکه منتظرند تو بیایی نماز بخوانی و اقتداء کنی! نه آقا این نیست. وقتی که امام جماعت به نماز می‌ایستد وقتی به رکوع می‌رود لازم نیست شما بیایید یا اللّه بگویید و **"إنَّ الله مع الصّابرین"** بگویید و کذا، نه! همان دم در که آمدید همان دم در ببندید و بروید رکوع ولو صد متر فاصله داشته باشید اشکالی ندارد، همان دم در می‌بندید وقتی که سر از رکوع برداشته شد قدم بزنید و بیایید و به آن صف متصّل به امام برسید نماز صحیح است و هیچ اشکالی ندارد. امام جماعت فقط در حدّ یک سبحان اللّه رکوعِ مختصر می‌تواند صبر کند و حق ندارد که مردم را معطّل کند. اگر قرار باشد هر یکی‌یکی که وارد شوند از دمِ در، این یکی بگوید **العجلةُ من الشّیطان**! ده ثانیه، بیست ثانیه برای آن، دوّمی وارد بشود...! این که باید صبح تا ظهر فقط منتظر مأمومین بسیار با اهتمام و با حمیّت قرار بگیرد.

مرحوم آقای حدّاد ـ رضوان اللّه علیه ـ نقل می‌کردند می‌گفتند در نجف آقا سیّد مرتضی کشمیری بود،

آقا سیّد مرتضی کشمیری ـ رحمی اللَه علیه ـ مرد بزرگی بود و صاحب کرامات بود. ایشان در نجف نماز می‌خواند، نماز صبح، و خیلی از علماء و عبّاد و زهّاد و اینها می‌آمدند [در] نماز ایشان شرکت می‌کردند منتها خصوصیّت ایشان بود که در نماز صبح، رکوع اوّل را خیلی طول می‌داد، خیلی طول می‌داد، حالا ایشان به عنوان شوخی نمی‌دانم می‌گفتند یا چی؟ می‌گفتند شخص گاهی اوقات احتیاج به حمّام داشت وارد می‌شد می‌دید آقا سیّد مرتضی در رکوع است می‌گفت یا اللَه **"إنَّ اللَه مع الصّابرین"** می‌رفت غسلش را می‌کرد و می‌آمد! دوّمی وارد می‌شد می‌دید در رکوع است آن هم یک **"إنَّ اللَه مع الصّابرین"** می‌گفت می‌رفت خلاصه کارش را انجام می‌داد و غسل می‌کرد و می‌آمد خلاصه می‌رسید به چیز، همین‌طوری قضیّه اینطور بود.

ایشان می‌فرمودند یکی از این نجفی‌ها بود، تجّار نجف، بازار حویش، شما یادتان می‌آید آقای دکتر؟ [در] بازار حویش مغازه داشت، از این اعراب بادیه نشین هی می‌آمده سراغ این، خیلی اذّیت می‌کرد. یک دفعه این رفته بود آن جا بر حسب اتّفاق دیگر آن هفته‌ای دوبار پا می‌شد می‌آمد نجف خانهٔ این، هر [دفعه] هم دو یا سه روز می‌ماند، هی می‌گفت می‌آیم کار دارم جنس بخرم، این خیلی خسته شد گفت یک جوری باید این را از سر خودمان رفعش کنیم، یک شب آمد. گفت این را صبح می‌برم نماز آقا سیّد مرتضی، گفت ببین [فردا صبح] که بلند شدیم می‌رویم نماز یک مرد بزرگ، دیگر باید برویم آن جا، تو هم بایست بغل من برای نماز، گفت باشد. صبح بلند شدند آمدند، هیچ چی خلائق یکی‌یکی می‌آمدند می‌گفتند **"إنَّ اللَه مع الصّابرین"** می‌رفتند غسل می‌کردند می‌آمدند! دوّمی می‌آمد می‌رفت همین طور! هی این از رکوع می‌خواست پا شود این می‌زد تو سرش که پا نشو الآن وقتش نیست هنوز آقا پا نشده دوباره یک مقداری طول می‌کشید، آقای حدّاد می‌فرمودند، دوباره یک مقداری صبر می‌کرد یک ربع دوباره بلند می‌شد دوباره می‌زد خلاصه بعد از این که نزدیکی‌های طلوع شمس بود که دیگر ایشان سر برداشتند گفت: **واللَه إنْ کسر ظهری!** رفت دیگر نیامد، راحت شد از دستش.

ولی طرز نماز این نیست، باید **سبحان اللَه، سبحان اللَه، سبحان اللَه** این مقدار امام جماعت می‌تواند صبر کند فقط برای اوّل نه واسهٔ هر کسی که حاجتی دارد والاّ ممکن است بعضی از حاجات یک قدری بیشتر طول بکشد علی کلّ حال باید امام جماعت مراعات اضعف مأمومین را هم داشته باشد.

نه! وقتی که انسان وارد مسجد می‌شود یا جایی که جماعت منعقد است حتّی به یا اللَه و یا اللَه هم لازم نیست بگوید، همین دم مسجد یا دمِ آن اتاق [که] وارد می‌شود هم آن جا تکبیر می‌گوید و می‌رود به رکوع وقتی امام سر از رکوع برداشت حرکت می‌کند و می‌رود به امام ملحق می‌شود و نمازش هم صحیح است.

خب عرض کنم حضورتان که این مطالب عبارت است از آن طلب و خواست، خواست انسان به هر چه تعلّق بگیرد به او مطلب گفته می‌شود. امام سجّاد می‌فرماید که راه‌های طلب را من به سمت تو باز می‌بینم

این شخصی که آقای انصاری این قضیّه را نقل می‌کند یک شخصی بود بسیار آدم خوبی بود، در همدان هم بود، این خواستش چه بوده؟ صحبتمان در اصحاب الیمین بود دیگر، که اصحاب الیمین چه کسانی هستند؟ یکی از رفقا می‌گفت من یک روز این را دیدم گفتم که فلانی حالت چطور است؟ گفت خیلی خوبم خیلی عالی! گفتم چطور؟ گفت تکالیفم را انجام می‌دهم، امید به رحمت پروردگار هم دارم محبّ مولا علی هم هستم، خیلی دیگر حالم خوب است، خب خیلی خوب است اینطور، مرحوم آقای انصاری فرمودند این شخص صادق است در کلامش، در کلامش صادق است و می‌فرمودند این جزو اصحاب الیمین است، این شخص با این خصوصیّات جزو اصحاب الیمین است، این خلاصه موقعیّتش. خب می‌گوید تکالیفم را بر حسب مقدار قدرتم انجام می‌دهم امید هم به رحمت خدا دارم واقعاً و غفران خدا و محبّ امیرالمؤمنین هم هستم، دیگر چیز دیگری نمی‌خواهیم، دیگر هیچی.

بعضی‌ها هستند خب بالاخره بالاتر و حساب بیشتری دارند، حساب رسی بیشتری دارند و ادراک و طلبشان قوی‌تر است و مطلبشان مهم‌تر است و مسائل را با یک دید دیگری نگاه می‌کنند، آن‌ها خب طبعاً از مراتب بالاتری برخوردار هستند. أبی‌ذر ـ رحمة اللّه علیه ـ ایشان از اصحاب پیغمبر بود مردی بود خیلی صریح خیلی صادق خیلی رُک خیلی باصفا و خیلی خوش باطن، خیلی. آن چه را که امیرالمؤمنین می‌فرمود انجام می‌داد و ابایی نداشت ولی ادراکش نسبت به حقایق و مسائل توحیدی به پای سلمان نمی‌رسید درکش از مسائل به سلمان نمی‌رسید لهذا ما در احوال أبی‌ذر وقتی که نگاه بکنیم می‌بینیم کارهایی را ابی‌ذر انجام می‌داد که این کارها بعید است که به دستور امیرالمؤمنین انجام گرفته باشد، فرض کنید که این معارضاتی که با معاویه می‌کرد با عثمان می‌کرد و چه بسا برایش زحمت ایجاد می‌شد و آن‌ها مثلاً به شام تبعید می‌کردند، خب [عثمان] ابی‌ذر را به شام تبعید کرد. رفت در آن جا بساط معاویه را به هم ریخت، تبعیدش کرد به بعلبک، این بعلبک لبنان الان از برکت ابی‌ذر شیعه در آن جا آمده و الاّ اینها همه سنّی بودند. ظاهراً در لبنان هم مقامی به نام ابی‌ذر هست؟ بله؟ مثلاً این که جایی به نام ابی‌ذر هم داریم مقام ابی‌ذر. این شیعیان جبل عامل و بعلبک و اینها، تمام اینها از برکت ابی‌ذر شیعهٔ امیرالمؤمنین شدند و بعد دوباره برگشت به مدینه، دوباره آرام [ننشست] بالاخره عثمان تبعیدش کرد به ربذه، در ربذه هم به رحمت خدا رفت.

این قسم حرکت را ما در سلمان نمی‌بینیم در مقداد اینجور نمی‌بینیم. درست است این ها از اصحاب امیرالمؤمنین و پیغمبر و اینها بودند ولی ادراک و تحمّل این ها از مسائل هم مختلف بوده. چطور عرض کنم؟ ما در تاریخ، راجع به زیدبن‌علی، زید فرزند امام سجّاد هم همین جهات را شاید مشاهده کنیم. زیدبن‌علی فرد عالم بود اتفاقاً جدّ ما هم حساب می‌شود چون نسب ما به امام سجّاد از طریق زیدبن‌علی است، بطور کلّی تمام یا قریب به اکثریّت، بعید می‌دانم از سادات حسینی این ها از غیر از زید نسبشان به امام حسین باشد چون

حضرت علی اکبر قطعاً ایشان ازدواج کرده بودند چون از امام سجّاد علیه السّلام بزرگتر بودند قطعاً، بلاشک و لا شبهه. و معنا ندارد که امام سجّاد فرزندشان امام باقر در کربلا پنج ساله باشند چون امام باقر چهار ساله یا پنج ساله ذکر می‌کنند که در کربلا حضور داشتند و خود حضرت، جریانات کربلا را وقتی برای اصحاب بیان می‌کردند می‌گفتند من دیدم یعنی امام باقر در آن موقع که در کربلا آمده بودند پنج ساله بود، خب یک بچّهٔ پنج ساله قضایا یادش است مسائل یادش است الان دوساله‌ها یادشان است از چیزهایی که در بچّه‌هایی که دو ساله هستند حالا چه برسد به این که امام باقر باشد که از اوّل فرق می‌کرد حسابشان دیگر، و می‌گفتند که اینطور بود. و حضرت امام سجّاد فرزند پنج ساله داشته باشند ولی حضرت علی‌اکبر نداشته باشد، این اصلاً خیلی بعید می‌آید با این که قطعاً ایشان بزرگتر بودند از امام سجّاد و قرائنی در این مسأله هست و من هم در یکجا دیدم منتهی هر چه دوباره می‌گردم متأسفانه یکی دوبار تفحّص‌هایی کردم نتوانستم ولی این را خودم دیدم در تاریخی که گفته بودند طائفه‌ای از سادات حسینی که از نسل حضرت علی اکبر هستند در بلاد هند، در آن جا هستند، پاکستان و هند و آن جا ها خودشان را منتسب می‌کنند از نسل حضرت علی‌اکبر، حالا علی ایّ حال اگر باشد فقط منحصر به حضرت علی‌اکبر است والاّ غیر از حضرت علی‌اکبر فقط حضرت سجّاد بود که ایشان خب امام بود و نسل سیّدالشّهداء در واقع از حضرت علی‌ابن‌الحسین پراکنده شده که مخصوصاً زید، زیدبن‌علی آن فرزند شاخص امام سجّاد بود لولا امام باقر علیه السّلام.

خب حالا حضرت زید این چه بود؟ این مردی بود عالم دانشمند زاهد عابد متّقی صاحب کرامات، حتّی زید بن علی صاحب کرامات بود ولی صحبت در این است که آن ادراک آن رسیدن به مسأله و مطلبی که لازمهٔ یک انسان پخته و یک انسان با تجربه، یک تجربهٔ سلوکی و تجربهٔ عرفانی و رسیدن به مخّ و مغزای ولایت و جریان امور بر اساس علل و اسباب در دست ولیّ زمان و امام آن زمان که حالا خب امام باقر علیه السّلام بود و اینها، این مسأله، مسأله‌ای بود که زیدبن‌علی به آن مسأله نرسیده بود فلهذا ما می‌بینیم آمده و مبارزه می‌کند و حتّی امام باقر علیه السّلام هم او را نهی می‌کنند که خب برادر ایشان بودند، نسبت به نهی برادرشان خلاصه آن طوری که باید و شاید مطلب را جدّی نمی‌گیرند، و حضرت می‌فرمایند که من می‌بینم که ترا خلاصه بر دار می‌زنند و حتّی پیغمبر هم از این قضیّه خبر دادند و لعنت کردند آن کسانی که دور و بر او را گرفتند و بعد او را تنها گذاشتند در دست اینها، داریم و فرمودند فرزندی از من به ظهور می‌رسد در کوفه هم نام زید بن حارثه که در آن جا حضور داشت ـ در مدینه ـ زید چنین و چنان خواهد شد خدا لعنت کند آن کسانی را که دور او را می‌گیرند و او را تنها می‌گذارند او را در دست مردم تنها رها می‌کنند.

البتّه خب قیامش قطعاً مورد نظر امام نبود یعنی امام علیه السّلام زید را امر به قیام نکردند و حتّی عباراتی را هم که راجع به این مسأله هست وقتی که متوکّل‌بن‌هارون می‌آید و آن صحیفه را می‌آورد پیش امام صادق

علیه السّلام و جریان را شرح می‌دهد حضرت می‌فرماید ـ روایت، روایت صحیح است و مانند این هم هست ـ آیا نمی‌دانی که هر قیامی که قبل از قیام قائم ما در این دنیا به وقوع بپیوندد این قیام ابتر خواهد شد و دنباله‌ای نخواهد داشت و مانند جوجه‌ای می‌ماند که هنوز جان نگرفته و بال و پر بخوبی برنیاورده، در دست اطفال می‌افتد و اطفال با او بازی می‌کنند و او را از بین می‌برند، این همینطور است. عبارت امام صادق علیه السّلام این بود که هیچ قیامی انجام نگرفته و انجام نخواهد گرفت تا زمان قائم ما، التفات کردید، این است مسأله، شنیدم بعضی‌ها می‌گویند مقصود حضرت افرادی هستند که داعی مهدویّت دارند مگر زید داعی مهدویّت داشت؟ این چه تأویلات بیخودی است که می‌شود؟ بله؟ زید داعی مهدویّتی نداشت در حالی که روایات مربوط به زید آمده، بله! محمّد و ابراهیم فرزندان عبداللَه محض آن محمّد داعی مهدویّت داشت و به عنوان مهدی چون اسم حضرت قائم آل محمّد، ایشان آن اسمشان هم اسم رسول خداست و جایز نیست که انسان آن اسم را قبل از زمان ظهور ایشان ادا کند و حالا این شخص محمّد بن عبداللَه از فرزندان امام حسن مجتبی، او از فرزندان امام حسین است، آن مهدی آخرالزمان که سمیِّ رسول اللَه است او از فرزندان امام حسین است. این محمّد بن عبداللَه به اتّفاق برادرش ابراهیم، در زمان منصور دوانقی خروج کردند، عجب قائم آل محمّدی که امام صادق را در طویلهٔ زندان، زندانی می‌کند! همین محمّد! و منصور دوانقی می‌آید ـ یعنی بزور می‌خواهد بیعت بگیرد ـ منصور دوانقی می‌آید و وقتی که او را می‌گیرد و در زندان را باز می‌کند امام صادق را از زندان آن هم از هم چنین جائی بیرون می‌آورند و امام صادق را تهدید به قتل می‌کند نه تنها فقط تو زندان می‌اندازد می‌گوید این جا می‌گذارم به تو مهلت می‌دهم که اگر تو تا این مدّت با من بیعت کردی فبها و إلاّ گردنت را می‌زنم! این قائم آل محمّد اینهاست! و آن وقت همین شخص را وقتی که منصور دوانقی می‌گیرد و در زنجیر می‌اندازد و حرکت می‌دهد در خیابان‌های مدینه، وقتی که به منزل امام صادق می‌رسند حضرت همینطور اشک‌هایشان جاری می‌شود و می‌گویند واللَه من می‌دانستم این به سرشان می‌آید و نهی می‌کردم.

خب سر خود بلند می‌شوند همینطوری، آقا بنشینید سرجایتان، که به شما گفته؟ یعنی چه؟ واقعاً تاریخ بنی‌الحسن تاریخ سیاهی است، بیان نمی‌شود، به ملاحضاتی بیان نمی‌شود، امام باقر را همین بنی‌الحسن کشتند! یعنی فرزند امام مجتبی علیه السّلام عبداللَه یا نوه ـ یا فرزند یا نوه من الآن شکّ دارم ـ همین از طرف هشام مأمور سمّ دادن به امام باقر علیه السّلام شد و آمد زین آن حضرت را مسموم کرد و اینها و بعد این سمّ سرایت کرد به بدن آن حضرت، از سمومی که از راه عروق و نفوذ به بشره و اینها جذب می‌شوند این سمّ جذب شد، الآن خیلی از سموم هستند که فقط از راه پوست و اینها جذب می‌شوند و حضرت از دنیا رفتند دیگر، بعد از یک هفته و دو هفته‌اش از دنیا رفتند. اینها همین‌ها بودند. حالا غیر از اینکه خود أئمّه و اینها مسائلی داشتند از طرف بنی اعمامشان، اینها خیلی از مشکلات داشتند.

محمّد آمد به عنوان مهدی آخرالزّمان، رفت در کوههای بیرون مدینه مدّتی متواری بود، چه بود؟ فلان و این حرف‌ها، ولی صحبت این است که جان من! کاری را که انسان می‌خواهد انجام بدهد باید به دستور باشد. یعنی چه خود رأی؟ به دستور انجام بده. باید طبق دستور امام باشد. منصور دوانقی هر کاری را می‌کند به تو چه مربوط است؟ به تو چه ربطی دارد؟ دلش می‌خواهد ظلم کند مگر امام ننشسته؟ همین امیرالمؤمنین نبود که خلافت ابوبکر و عمر را بالاخره قبول کرد هیچی حرف نزد؟ رفت برای مردم صحبت کرد گفت من هستم خلیفه، گفتند قبولت نداریم گفت قبول ندارید که ندارید، رفت تو خانه‌اش نشست. ندارید که ندارید دیگر، شمشیر نکشید که دیگر، گفت شما ابوبکر را می‌خواهید داشته باشید مبارکتان باشد، مبارکتان باشد، ابوبکر را بخواهید، عمر را می‌خواهید مبارکتان باشد، در آن شورای شش نفرهٔ بعد از عمر، حضرت یکی‌یکی برای آن ها صحبت کرد و گفت **"أُناشِدُکُمْ اللهَ"** من شما را قسم می‌دهم، خدا را در نظر شما می‌آورم ـ به آن شش نفر که در این جا جمع شدند عثمان بود عبدالرحمن بود چه و چه بود ـ

پیغمبر راجع به من این را نگفت؟ پیغمبر راجع به من آن را نگفت؟ شما از من این را ندیدید؟ این فلان آیه در حق من نیامده إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاٰةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ ﴿المائدة، ۵۵﴾ آیا این آیه راجع به من نیامده؟ گفتند: بله این ایه راجع به تو آمد. گفتند: پس این چیست؟ **"إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهَ"** کیست؟ هیچ چیز! رأی را به عثمان دادند! خب رأی به عثمان دادید خداحافظ شما ما حالا رفتیم تو خانه، بهتر! پا می‌شویم الان باز هم می‌رویم توی خانه! بیچاره‌ها ملک و ملکوت در دست من است تازه از دست شما راحتم! این امیرالمؤمنینی که به ابن عبّاس می‌گوید به خدا قسم قبای خلافت برای من از این کفشی که یک درهم پیش تو ارزش ندارد بی ارزش‌تر است! این امیرالمؤمنین به این خلافت چشم دوخته؟ خیلی آقا ما از قضیّه دوریم! خیلی ما دوریم! اصلاً انگار نه انگار اطّلاعی داریم بر اسلام و بر تاریخ اسلام! اگر اطّلاع داشتیم این کارها را نمی‌کردیم! اگر اطّلاع داشتیم اینطور جان نمی‌باختیم بر سر این راه! کو؟ این حرف‌ها را که می‌زند؟ یک عمر بالای منبر می‌رویم خودمان این حرف‌ها را می‌زنیم پایش که می‌رسد از همه بدتریم! می‌افتیم توی دیگ آش که تا سرمان توی نخودها و لوبیا و سبزی‌ها فرو می‌رود، بله! امیرالمؤمنین این بود بله! او اینطور بود بله آن اینطور بود!

سیّدالشّهداء می‌فرماید **"إِنّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً و لا بَطِراً یا اللّهمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَکُنْ ما کانَ مِنّا تَنَافُساً فی سُلْطانٍ و لا التِماساً مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَ لَکِنْ لِنَرِی المَعَالِمَ مِن دینِکَ و نُظْهِرَ الإصلاحَ فی بِلادِکَ و یأمَنَ المَظلومونَ مِن عِبادِکَ. کذا و کذا**

خطبه‌های سیّدالشّهداء را خودمان می‌رویم می‌خوانیم امّا وقتی که پایش می‌رسد ما پیروز می‌شویم! خطبه می‌خوانند توی کجا و کجا، به فضل خدا ما در انتخابات پیروز می‌شویم! اتّفاقاً نشدند! خودم شنیدم، به فضل خدا ما پیروزیم! چه دارید می‌گویید؟ کجائی؟ هم چنین گیج شدیم نمی‌دانیم چه کار داریم می‌کنیم؟

هان!

خب این بحث ما چه بود؟ امّا زید مسأله‌اش این بود که ایشان آمد برای امام باقر این کارها را انجام داد، خودش داعی نداشت، گر چه امام باقر نسبت به زید راجع به این مسأله روی خوش نشان نمی‌دادند ولکن خود زید هم می‌گفت، می‌گفت من می‌خواهم حکومت را به دست برادرم برسانم، او از من اعلم است، انصاف داشت. ما اگر امام زمان بیاید می‌گوییم کجا آمدی؟ شما تو انقلاب مبارزه هم کردی؟ حالا بلند شدی آمدی حکومت می‌خواهی؟ شما کجای این انقلاب بودی؟ هر چه امام زمان بگوید بابا اسم من در کتاب‌هاست، بروید بخوانید، نه! فایده ندارد! تو زندان رفتی؟ زندان شاه رفتی؟ مبارزه کردی؟ برو آقا پی کارت! ما خودمان حکومت را داریم دین را هم داریم، بلدیم به مردم هم چه بگوییم! این حرف‌ها! حالا می‌گویید نه! خیلی خب صبر کنید امام زمان بیاید اگر ما به ایشان نگفتیم! ما مرده شما زنده، انشاء اللَه همه‌مان زنده در رکاب آن حضرت، چیز هستیم ولی بی جهت نیست قضیّه، آقا دنیا، دنیاست! دنیا من و تو نمی‌شناسد، می‌آید جلو و نمی‌گذارد.

آن روز خدمتتان عرض کردم ما فقط حالت این‌ها را ببینیم برای ما کافیست. مرحوم آقا در آن شبی که از دنیا رفتند غش‌غش می‌خندیدند! یک تخت آورده بودند که ایشان را بگذارند، همان شب شنبه بود، روی آن تخت چون ماشین بیمارستان نمی‌توانست بیاید، این کوچه‌ها را کنده بودند، اینطور که نمی‌توانستند ایشان بروند، همین دوستان و رفقایی که پزشک هستند گفتند که ایشان باید ساکن باشند، نمی‌تواند...، اصلاً سمت راست نبض نداشت، هیچ اصلاً نبض نداشت، فقط سمت چپ نبض داشت و حکایت از همین آنالیسم قلبی می‌کرد و این‌ها، یک تخت آوردند و حضرت آقا را گذاشتند روی آن تخت که ببرند، آقا گفتند دِ بگویید لا اله الا اللَه، می‌گوید چرا نمی‌گوئید؟ بگوئید لا اله الا اللَه، بلند بگوئید، الآن نمی‌گوئید فردا باید بگویید، آوردند توی بیمارستان و این حرف‌ها. ما دیر رسیدیم، من رفتم از پشت پنجره نگاه کردم، هنوز حالشان یک مرتبه سخت نشده بود، صبح یک مرتبه یک حال سکته‌ای پیدا شد و این‌ها، که ما رفتیم دیگر توی بخش و دیگر بقیّه رفتند بیرون و یک دو سه ساعتی این قضیّه ادامه پیدا کرد، من پیش ایشان بودم و بعد دیگر به رحمت [خدا رفتند]، اصلاً می‌خندیدند شوخی می‌کردند، نمی‌دانم با این چیز می‌کردند، انگار نه انگار، اصلاً، اصلاً توی این هواها نبودند. خدمتتان عرض کردم وقتی که در آن سه سال قبل من در خدمت ایشان بودم در بیمارستان، شب وقتی که از توی سی‌سی‌یو آوردند توی بخش، شب‌ها من خدمت ایشان بودم، یک شب یک مسائلی را مطرح کردیم خب ایشان هم خوابشان نمی‌آمد التهاب داشتند و ما هم از فرصت استفاده می‌کردیم ایشان را هم می‌بستیم به سؤال، دِ بپرس! چیزهایی که خب بالاخره در نظرمان بود که خب سؤال...، می‌نوشتیم، دیگر روی هر چه گیر می‌آوردیم می‌نوشتیم، روی کاغذ میوه می‌نوشتیم، همه را بعد فردا می‌رفتیم پاکنویس می‌کردیم تو کتاب و دفترچه‌مان. تو جعبهٔ شیرینی. دیگر بعد رفتیم گفتیم بابا یک دفترچه بیاورید، برایمان دفترچه آوردند،

یک مقدار چیز می‌کردیم. شب‌ها می‌نشستیم راجع به مسائل مختلفی که مجهولاتی که خب برایمان بود از ایشان سؤالاتی می‌کردیم.

یک شب یک قضایائی پیش آمد و ایشان یک وصیّتی کردند به ما در آن شب، که اگر من از دنیا رفتم اینطور بشود، اینطور بشود، این کارها را انجام بدهید، بعد ما یک مقداری هم چنین قضیّه را شوخی می‌گرفتیم باور نمی‌کردیم که حالا مثلاً ایشان هم بطور ضرس قاطع بروند، گفتند چه تصوّری داری؟ تصوّر چیه؟ همهٔ ما رفتنی هستیم آقا، تو چه تصوّری داری؟ چطور فکر می‌کنی؟ تو خیال می‌کنی من ناراحتم؟ آقای آسیّد محسن من خوشم! یک من خوشمی گفتند که این را ما تا عمر داریم فراموش نمی‌کنیم، یک من خوشمی خلاصه گفتند که یک پا به این دنیا، یک پا به آن دنیا، اینجوری خوش بودند که دنیا و آخرت و همه را به اهلش بخشیده بودند! خب این هم یک جور، این یک جور رفتن است.

یک جور رفتن دیگر، یکی از آقایان در یک جایی، در یک شهرستانی مبتلا به یک ناراحتی شده بود و اطباء به او گفته بودند که [با] این ناراحتی شش ماه [بیشتر] دوام [نمی‌آورد]، می‌گفتند اصلاً کسی نمی‌تواند عیادت این برود توی خانه، یعنی یک نفری می‌خواست بیاید عیادت وحشت می‌کرد که این آمده عیادت من که من می‌خواهم بمیرم! اصلاً راه نمی‌داد و بیچاره آن شش ماه را به دو ماه تقلیل داد یعنی از غصّه دو ماه[ه] رفت!

مرا اسب رهروی بخشید *** که چنین است در جهان نبدید
او چنان تند بود در رفتن *** که به یک دَم به آخرت برسید

حالا این آقا به او شش ماه مهلت دادند، از غصّهٔ این که سر شش ماه دیگر می‌خواهد بمیرد دو ماهه رفت! می‌گفتند وقتی که می‌رفتند برای دیدن این شخص، مرتعش می‌شد مضطرب می‌شد چنان قیافه‌ای داشت چنان صورتی داشت که اصلاً شخص حمد نخوانده بیرون می‌آمد! چیست؟ شما که خیلی بالای منبر هی می‌گفتی که آقا مرگ فقط عبور است **الموت قنطرةٌ**، مرگ برای مؤمن **اَحلی مِنَ العسل** است، مرگ برای فلان...! چی شد؟ عرض کردم خدمتتان همهٔ این‌ها حرف است، پایش که می‌رسد وقتی تو مانیتور آن نوار قلبی نشان می‌دهند یکی یکی دارد اعضاء از کار می‌افتد آن موقع معلوم می‌شود حالت چطور است! وقتی داری می‌بینی که آقا سمت دهلیز چپ از کار افتاد سطح تحتانی از کار افتاد فرکانس دارد تغییر پیدا می‌کند آن موقع می‌خندی یا نه؟ آن موقع زودتر سکته می‌کنی!

یک قضیّه‌ای یک شخصی تعریف کرد، چندی پیش، اخیراً، ما یک جور دیگر تصوّر می‌کردیم بعد ایشان اصلاح کرد گفت: نه اینطور. یک بندهٔ خدایی از همین آقایان و علماء و این‌ها، این رفته بود برای یک جایی، ناراحتی قلبی هم داشته، بعد رفته بودند در یک جا، با آنکه قرار بود بر این که عمل کنند و خلاصه از همین رگ و این‌ها بردارند و بگذارند برای چیزش و این‌ها، رگ فاسد شده بود ولی خب آن پزشک نظرش این بود که

یک آنژیوگرافی انجام بشود و اگر بشود باز بشود حالا این آقا خودش گفته بوده که ـ این آقا به آن‌ها ـ بگذارید من هم تماشا کنم توی آن صفحه‌ای که آن را نشان می‌دهند، این داشته تماشا می‌کرده یک مرتبه آن وقت انژوکشن آن سوزن را وقتی که می‌زند یک مرتبه این ـ حتّی وسایل برای عمل هم آماده کرده بود که اگر موفّق نشد فوراً عمل کنند و آن رگ را از همین پا و این‌ها بردارند بگذارند ـ وقتی که این سوزن را می‌زند، این بالون وقتی که می‌خورد به آن چیز، یک مرتبه این نگاه می‌کند می‌بیند تمام این صفحهٔ تلویزیون قرمز شد، این باز شده بود. این از هولش سکته می‌کند می‌میرد، هم آن جا. یعنی تا نگاه می‌کند عجب! این طوری شد! تق افتاد مرد! خب بابا اگر نگاه نمی‌کردی این که طوری نبود، این هم آماده کرده بود فوراً عملت می‌کرد! هان؟ چرا این جوری است؟ این‌ها به خاطر این [است] که ما باور نداریم ما شوخی می‌کنیم حرف می‌زنیم سه ساعت دِرّ! هم چنین صحبت می‌کنیم مثل بلبل! مرگ و قیامت و بهشت و جهنّم و برزخ و عالم مثال و کتاب و عقاب و ثواب و حساب و میزان را همه را می‌آئیم برای مردم شرح می‌دهیم! عجب آقائی است؟ چه دانشمندی؟ چه خوب می‌گوید! خودش که پایش می‌رسد تا یک نگاه می‌کند صفحه قرمز شد خداحافظ شما! چی شد؟ کو آن قنطرة؟ کو آن اَحلی مِنَ العسل؟ کو فلان؟ باید از خدا بخواهیم خلاصه خدا ما را به این مسأله متیقن کند مسائل را برای ما روشن کند برای ما اطمینان بیاورد این مسأله مهم است.

امیرالمؤمنین در خطبهٔ همّام این مطالب را برای ما فرموده، اگر آن مدّت نبود برای اینها، این‌ها طرفةالعینی توی این دنیا نمی‌ماندند **"لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْواحُهُمْ فی أَجْسادِهِمْ طَرْفَةَ عینٍ"** یک لحظه نمی‌ماندند منتهی خب می‌بینند حالا که اَمدشان این مقدار است در پروندهٔشان این زمان ثبت شده می‌گویند خب یک خورده حالا صبر می‌کنیم، تا آن موقع صبر می‌کنیم. این‌ها چه هستند؟ این‌ها.... خب این زیدبن‌علی جزء این افراد بود. خب این فرق می‌کند با امام باقر علیه السّلام که او امام است و صاحب ولایت است و قضیّه‌اش....

بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام مثل سلمان اینطور نبودند آن‌ها آرام بودند آن‌ها دارای سکینه بودند آن‌ها دارای وقار بودند آن‌ها بینش دیگری داشتند آن‌ها مسائل را جور دیگری تحلیل می‌کردند، ابوبکر را می‌دیدند کار خلافش را هم می‌دیدند تذکّر هم می‌دادند ولی در حدّش. مقابله هم می‌کردند در یک حدّ محدود. مبارزهٔ با طاغوت در هر حالی و به هر کیفیّتی هم درست نیست. مبارزه با طاغوت باید در تحت ولایت و دستور امام باشد نه بیشتر. اگر بخواهد از آن حدّ تجاوز کند ممکن است مورد مخالفت امام قرار بگیرد این همه روایاتی که مربوط به تقیّه است مال کیست؟ موسی‌بن‌جعفر علیه السّلام چقدر نسبت به هشام‌بن حکم و همینطور امام صادق علیه السّلام ابراز محبت و علاقه می‌کردند همین هشام‌بن حکم که با عنوان بصری بود با او راجع به مسألهٔ امامت بحث کرد و او را محکوم کرد. همین هشام بن حکمی که با ملاحده در حضور امام صادق علیه السّلام بحث می‌کرد همین هشام‌بن حکمی که وقتی که می‌آمد امام صادق او را در کنار خودشان

می‌نشاندند. این کارش به جائی رسید که هر چه موسی‌بن‌جعفر به او گفتند دهانت را ببند نبست! خب آقا یک حدّی دارد دیگر! تو خوب، مدافع از حریم ما، ولی دفاع باید بر طبق دستور باشد دفاع باید روی حساب باشد. آن موقعی که....

به قول مرحوم آقا راجع به بندهٔ خدائی بود، آن وقتی که مرحوم آقا می‌گفتند که آقا بنشینید حرکت نکنید حرکت نکنید یک عدّه در این جا خون می‌دهند یک عدّه می‌آیند بر سر این سفره می‌نشینند و این منافع را برای خودشان برمی‌دارند، آن موقع این‌ها می‌امدند به مرحوم آقا اعتراض می‌کردند بعد وقتی که انقلاب پیروز شد همین‌ها آمدند بر علیه انقلاب اقدام کردند، آقا گفتند آن کارتان چه بود؟ این کارتان چه بود؟ من می‌گویم الآن ساکت باشید من می‌گویم الآن حرف نزنید. شما بلند می‌شوید داد و بیداد می‌کنید. آن موقعی که می‌شود بیائید کمک کنید مساعدت کنید انسان باید این انقلاب را کمک کند نکات مثبتش را باید بگیرد نکات منفی را تذکّر بدهد این کار کار را بکنید، شروع می‌کنید حرف زدن، آقای فلان این است آقای فلان آن است آن از کجاست این از کجاست او از کجا دستور می‌گیرد آقا این حرف‌ها ضرر دارد این حرف‌ها را به پای ما می‌نویسند این مطالب را به عنوان شاگرد ما نسبت به ما تلقّی می‌کنند گوش نمی‌دهند این ها چیستند؟ این‌ها افراد بی منطق و افراد بی‌بُن و بدون اصالت علمی بدون اصالت ایمانی و سرِ خود، سرِ خود، یک راهی را می‌گیرد و می‌رود و نظایر این‌ها خیلی بودند در زمان سابق. افرادی بودند در زمان سابق که اینها نه تنها اقداماتشان به نفع اسلام نبود بلکه اینها اقداماتشان بر علیه اسلام تمام می‌شد. خود مرحوم آقا فرمودند که ترور منصور، منصور نخست‌وزیر در زمان شاه، قطعاً این بر خلاف [مصالح] اسلام تمام شد یعنی درست در یک وضعیّتی واقع شد که آن‌ها با تمام قوا آمدند و آن هویدای بهائی را آوردند دیگر، بنای اسلام را اصلاً از بیخ برآوردند خب چرا حالا شما این کار را می‌کنید؟ شما از کی دستور می‌گیرید؟ شما که یک گروهی درآمدید و هی ترور می‌کنید هژیر را ترور می‌کنید و نمی‌دانم منصور را ترور می‌کنید نمی‌دانم رزم‌آرا را ترور می‌کنید از کی دستور می‌گیرید؟ آخر به صرف این که یک طلبه‌ای عمامه بگذارد سرش که کار تمام نیست! همین ها کسانی بودند که خون به دل مرحوم آیةاللَه بروجردی کردند و ایشان گریه می‌کرد و می‌گفت من نمی‌دانم با این‌ها چه کنم؟ این‌ها مثل فرزندان من، می‌روند هر کاری دلشان می‌خواهد می‌کنند و دست ما را توی حنا می‌گذارند و ما هیچ کاری نمی‌کنیم امّا وقتی گیر می‌افتند می‌ایند سراغ ما! یعنی چه؟ وقتی گیر می‌افتند آن وقت می‌آیند سراغ ما! آقا گیر افتادیم! گیر افتادید چشمتان در بیاید، گیر افتادید بروید تا آخر.

به مرحوم آقای حکیم ـ رضوان اللَه علیه ـ به ایشان گفتند که آقا فلان قضیّه اتّفاق افتاده، شما باید بیایید شفاعت کنید راجع به نمی‌دانم کذا به فلان سلطان به فلان پادشاه نمی‌دانم ملک کذا و ملک فیصل فلان و این حرف‌ها، ایشان فرمودند آقا اینها که به دستور ما نیامدند این کار را بکنند حالا که این کار را کردند خب باید تا

آخر هم بنشینند دیگر. شما نمی‌دانید که این آقای حکیم ـ حرف صحیحی هم هست ـ شما نمی‌دانید آمدند و رواندانختن جلوی اینها هزار بار از کشته شدن بدتر است! خب آقا برو بمیر! برو کشته بشو بالأخره شهیدی دیگر، بالأخره می‌گیرندت شهید هستی چه هستی، اینها، ولی تو این کار را انجام می‌دهی بعد توقع داری بنده بلند شوم نامه به ملک فیصل بفرستم که بیاید شفاعت بکند! خب این که هزار سال بدتر است آن هم بیاید با هزار تا منّت عین جریان چه؟ جریان امام حسن مجتبی علیه السّلام. حضرت فرمودند: اگر من صلح نمی‌کردم این معاویه می‌آمد مرا اسیر می‌کرد بعد به تلافی روز بدر که فرمودند: **"إِذْهَبُوا أَنْتُمُ الطّلقاء"** می‌آمد مرا آزاد می‌کرد! معاویه قصدش این بود که بلند شود بیاید امام حسن را بگیرد اسیر بکند بعد بگوید که به تلافی روز بدر که اسیر از ما گرفتید و بعد آزاد کردید حالا ما هم شماها را آزاد می‌کنیم در راه خدا! این چه ننگی است که بر امامت و ولایت وارد می‌شود؟ خیلی ننگ است دیگر! خب حالا آقا بلند می‌شود می‌رود هزار تا کار انجام می‌دهد بعد توقّع دارد از این و آن و آن و آن هزار نفر بلند بشوند بیایند شفاعت کنند و اگر کسی انجام ندهد دیگر کافر است و بی‌دین است و بر ضدّ فلان است بر ضدّ...! این که صحیح نیست باید روی دستور باشد.

موسی بن جعفر علیه السّلام فرمودند به هشام بن حکم، ای کاش بدن مرا قطعه قطعه کنند و این شخص نیاید اسرار ما [را] فاش بکند! یعنی ببینید کار به کجای موسی بن جعفر دیگر رسیده بود! واقعاً عجیب است که موسی‌بن‌جعفر بگوید من حاضرم بدنم را تکّه‌تکّه کنند، اینها نیایند در یک هم چنین وضعی که باید دهانشان را ببندند بلند می‌شوند می‌گویند. که بعد هارون می‌گوید زبان این از شمشیر شصت هزار نفر بر علیه حکومت من برّانتر و تیزتر است و همین باعث می‌شود که چه؟ آنها از آن طرف آن کار را انجام می‌دهند از این طرف اینها به موسی بن جعفر فشار وارد می‌کنند، می‌اندازند توی زندان! نمی‌دانم چه می‌کنند! اینها همه‌اش به خاطر چیست؟ نفهمی‌ها و محبتّ‌های بی‌جای نادان، یک گروه نادان که بدون دستور و بی‌ترمز هر چه به ذهنشان می‌رسد انجام می‌دهند! آقا، آقا بالاسر داری یا نداری؟ بلند شو امامت هست آقا انجام بدهم یا انجام ندهم؟ این کار صلاح است یا صلاح نیست؟ همینطوری کلّه را می‌اندازد پایین و می‌رود جلو حالا یا به دیوار می‌خورد یا فرض کنید که رد می‌شود یا نمی‌دانم تو چاه می‌افتد وقتی به چاه می‌افتد آی بیائید مرا در بیاورید وقتی سرش به دیوار می‌خورد آی شکست حالا بیائید فرض کنید که پانسمان کنید خب بنشین سر جایت. پس باید بروی چه باشد روی حساب باشد. کار باید روی حساب باشد.

مطالب و آن چه را که برای انسان است آن مطالب بر حسب مدرکات افراد تفاوت می‌کند هر شخصی در هر مرتبه‌ای یک نحوه مدرکات دارد و مدرکات هر شخص هست که خداوند بر طبق آن مدرکات، به او اعطا می‌کند. یکی مدرکاتش فرض کنید که پایین است یک مدرکاتش بالاتر است یکی مدرکاتش خیلی بالاتر است طبعاً بر اساس این مدرکات هم باید اهتمام بیشتری انسان داشته باشد مایهٔ بیشتری باید بگذارد. چون وقتی

مدرکات بالاتر است آن مدرکات انسان را ملزم می‌کند، ملزم می‌کند که بر طبقش جلو بیاید بر طبقش عمل کند بر طبقش باید حرکت کند.

ما می‌خواستیم دیگر در امشب راجع به طرق مختلف راه خدا که راه نفس است و راه ذکر است و راه محبّت راجع به این سه مسأله می‌خواستیم صحبت کنیم البتّه هر کدام از این‌ها طول می‌کشید دیگر، ولی دیگر خیال می‌کنیم یک قدری قضیّه طولانی شد و انشاء اللَه مطالب حالا دیگر هر وقتی که خدا توفیق داد دیگر، برای ـ انشاء اللَه ـ سال بعد یا این که موردی پیش آمد و موقعیّتی در طول همین سال، در ضمن صحبت‌هایمان راجع به این مسائل هم دیگر مسأله را انشاء اللَه تمام کنیم.

انشاء اللَه امیدواریم که خداوند نصیب ما را در این ماه غفران خودش و استحقاق رحمت خودش قرار بدهد، دست ما را از دامن مقام ولایت، امام زمان علیه السّلام، کوتاه نکند، ما را از شیعیان و ذائبین از آن حضرت قرار بدهد.

اللَهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد